

به نام خدا

موضوع : حق النفس

اعضاء گروه :

سید علیرضا موسوی

آراد کوه پیما

ایلیا نور پاک بخشایش

حق النفس به معنای حق خودمان است، چون نفس به معنای ذات و به معنای حقیقت انسان است و مکرراً هم در آیات قرآن آمده است که مواظب نفس خود باشید. اگر نیکی کنید به خود می کنید و اگر بدی کنید به خود میکنید. مجموعه این آیات می‌رساند که معنای حق النفس یعنی حقوق و وظایفی که یک انسان نسبت به خود دارد.

مقصود از "حق النفس" فقط جنبه جسمانی انسان نیست، بلکه معنایش این است که انسان از سرمایه وجودی خویش در راه اطاعت و رضایت خداوند استفاده نماید.

مقصود، رعایت امور مربوط به جسم و روح می باشد؛

بدین معنا که همان گونه که ادای حق الله و حق الناس ضروری است، اموری که به سلامت جسمی و روحی انسان کمک می نماید نیز باید مورد توجه قرار گیرد تا انسان در مسیر بندگی خداوند موفق باشد.

حق النفس، یعنی اینکه از همه اعضا و جوارحی که خدا به ما عنایت کرده، در مسیر بندگی او استفاده کرده و حقوق تک تک اعضاء بدنمان، از جمله زبان و گوش و چشم و دست و پا و شکم و... را به جای آورده و در انجام این وظیفه، از خدای خود یاری و کمک بگیریم.

یک بخش از این حقوقی که به عهده ما است، حفظ بدن از آفات و آسیبها است. یعنی نباید دروغ بگوییم و غیبت کنیم، نباید کار حرام انجام دهیم و باید همواره زبان و گوش و چشم و ذهن خود را از گناه محفوظ بداریم. در واقع بدن ما نزدمان امانت است و ما نمی توانیم نسبت به بدنمان و حقوقی که اعضاء مان دارند، بی تفاوت باشیم. به طور مثال اگر کسی بگوید این چشم متعلق به خودم است و می خواهم آن را در بیاورم یا این انگشت متعلق به خودم است میخواهم آن را قطع کنم و یا کارهایی از این قبیل، اسلام اجازه انجام اینگونه کارها را به انسان نمی دهد.

ادای حق النفس مثل همه تکالیف دیگر، مبتنی بر شناخت صاحب حق است. برای ادای حق النفس همان حقی که انسان نسبت به خود دارد، باید ابتدا خود نفس را به دقت بشناسیم؛ چرا که اگر انسان نفس خود را به خوبی بشناسد، در اینصورت حقوق نفس را هم شناخته و برای ادای این حقوق، تلاش خواهد کرد. در این که نفس انسانی چیست، اختلاف نظرهایی وجود دارد. یک دیدگاه، نظر مادی است که انسان را همین وجود جسمانی می داند و فقط ظاهر او را می بیند که، آغازش ولادت و پایانش مرگ است و با مردن نابود شده و از بین می رود؛

دیدگاه دیگر، نظری است که اعتقاد به بقای روح دارد و انسان را حقیقتی مرکب از جسم و روح می شناسد و مرگ را پایان زندگی و نابودی انسان نمی داند. دین مقدس اسلام هم نظر دوم را تایید می کند.

از نظر دین و مکتب الهی، انسان موجود و مخلوقی مرکب از غرائز حیوانی و نیروی عقلانی است و نفس انسان، منزلتی والاتر و بالاتر از جسم و تعلقات جسمانی او دارد و شناخت این منزلت والا، برای ما ضروری است.

حضرت علی میفرماید: خداوند ملائکه را از نیروی عقل محض، حیوانات را از غرائز و شهوات محض و انسان را ترکیبی از هر دو آفرید. آن کس که نیروی اندیشه و فکرش بر شهوتش غلبه کند، از ملائکه برتر و آن کس که نیروی شهوت و غریزه اش بر عقلش غالب شود، از حیوانات پست تر است. و نیز میفرماید: بزرگترین رستگاری برای انسان، شناخت نفس او است. خداوند رحمت کند کسی که قدر خود را بشناسد و از حدش تجاوز نکند. بنابراین از نظر اولیای دین، خودشناسی و شناخت نفس، امری بسیار ارزشمند و قابل ملاحظه است.

خداوند نیز در قرآن فرموده است: به انسان نیروی فکر و اندیشه، قوه بصیرت و وسیله فهم و درک، و چشم و گوش عنایت کرده است. کسانی که از هیچیک از این ابزار و لوازم برای رسیدن به خدا و راه کمال استفاده نمی کنند، در حقیقت مثل چهارپایان، بلکه بدتر از آنها هستند زیرا که خداوند متعال برای طی مسیر کمال، ابزار با ارزشی در اختیار انسان قرار داده که عدم استفاده صحیح از این ابزار ارزشمند، بیانگر عدم ادای حق آنهاست.

حال باید پرسید دلیل اهمیت زیاد شناخت نفس انسان، برای چیست؟

می توان گفت انسانی که خود را می شناسد و توانایی های خود را نیز به خوبی می داند، با توجه به همه قدرت ها و توانایی ها و سرمایه های فکری و روحی و جسمانی خود، می تواند زندگی دنیوی و اخروی سعادت‌مندانه ای را برای خود فراهم کند.

کسی که خود را نشناسد، از راه درست سعادت دور افتاده و در مسیر گمراهی و نادانی سقوط می کند. در معارف دینی، دقیق ترین و نزدیک ترین راه خداشناسی، معرفت به نفس معرفی شده است. شناخت خالق هستی فقط از طریق شناخت نفس امکان پذیر است. بنابراین اولین نتیجه معرفت و شناخت نفس، خداشناسی است.

کسی که گوهر ارزشمند شرافت انسانی خود را بشناسد، از سقوط در وادی پست غرائز و خیالات و اوهام، محفوظ و در امان می ماند. بنابراین نتیجه دوم معرفت نفس این است که انسان را از سقوط در مسیر گمراهی نگاه می دارد.

بنابراین کلید همه خزائن و گنجینه های علوم بشری، معرفت نفس قلمداد شده است.

امام صادق (ع) در این باره فرموده است من همه علوم بشری را در چهار چیز یافتم:

اول این که خدای خود را بشناسی؛

دوم این که بدانی خالق هستی ساختمان بدن تو را چگونه آفریده است؛

سوم این که بدانی برای سعادتت چه دستورهایی را بیان کرده است؛

و چهارم این که بدانی چه چیزی تو را از مسیر سعادت خارج می کند و بنابراین تو را از آن نهی می نماید .

خداوند بعد از خلقت انسان، به یک نکته خاص اشاره می کند و می فرماید : ما انسان را خلق کردیم و به او بیان را آموختیم. مقصود از بیان، نه به معنای حرف زدن معمولی است بلکه امتیازی است که انسان می تواند با استفاده از آن امتیاز، مراتب کمال خود را طی کند.

انسانی که در بهترین وجه آفریده شده، طبق حکمت خدا به اسفل السافلین (پایینترین درجه و مرتبه) سقوط می کند و سپس با بهره گیری از منطق و ادراک و آگاهی به حق و حقوق انسانی خویش، یک سیر صعودی را طی می کند که در واقع راهی است به سوی رشد و کمال روح او .

حال که سخن از اسرار آفرینش انسان است، باید دید چگونه می توان اسرار و رموز نهفته در این مخلوق عظیم عالم هستی یعنی انسان را شناسایی کرد؟ به قول مولوی شاعر عارف و مشهور ایران زمین:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود
مانده ام سخت عجب، کز چه سبب ساخت مرا
آنچه از عالم علوی است من آن می گویم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
کیست آن گوش که او میشنود آوازم
کیست در دیده که از دیده برون می نگرد
تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایی
می وصلم بچشان تا در زندان ابد
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
تو مپندار که من شعر به خود می گویم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم
به کجا میروم آخر نمایم وطنم
یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم
رخت خود باز بر آنم که همانجا فکنم
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
یا کدام است سخن می کند اندر دهنم
یا چه جان است نگویی که منش پیرهنم
یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم
به یکی عربده مستانه به هم درشکنم
آنکه آورد مرا باز برد در وطنم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم